



داستان وبای ۱۳۱۰ قمری. بقلم خانم گرتروود بل انگلیسی

بل در ۱۴ ژوئیه ۱۸۶۸ در شهر «درهام» متولد شد و تحصیلات خود را در اکسفورد پیایان رسانید و بایران و زبان فارسی علاقمند شد و چون عمویش سر فرانک لاسل در ۱۸۹۱ وزیر مختار بریتانیا در طهران تعیین گردید خانم بل نیز سال بعد بسمت عضو سفارت خانه رهسپار طهران شد. مشاهدات خود را در مدت کوتاه اقامت در طهران یادداشت و چهارده فصل بنام «تصاویر ایران» تنظیم کرد و چون بانگلستان بازگشت یکی از ناشران کتاب مایل بچاپ آن شد ولی حجب خانم مانع بود. آخر باصرار پدر و مادرش فصل دیگر بآنها اضافه کرد و اجازه داد بدون نام نویسنده چاپ شود و در ۱۸۹۴ «تصاویر ایران» بچاپ رسید و پس از مدتی بانام نگارنده تجدید چاپ شد. در ۱۸۹۷ کتاب دیگر او بنام «اشعاری از دیوان حافظ» بنظم انگلیسی انتشار یافت و تسلط او بر زبان فارسی و طبع شعر او معلوم گردید. سپس در ۱۹۰۷ کتاب مفصل او موسوم به «صحرا و کشت» چاپ و مسلم شد که محقق پرمایه و سیاحی باریک بین است. نامه هائی را نیز که از طهران بخویشان و آشنایان نوشته جداگانه چاپ شده است و آثارش در ادبیات انگلیسی مقامی شایسته دارد.

اینک ترجمه ششمین تصویر و مشاهدات مشارالیهها هنگام وبای ۱۳۱۰ قمری تحت عنوان «سایه مرک» بمنظور ثبت واقعه ای تاریخی و عبرت هموطنان درج میشود. امامجله بانظر آلوده بغرض او نسبت بایران مخالف است. پروفیسور «آربری» خاور شناس معاصر در مقدمه چاپ جدید تصاویر ایران تندروی بل را ناشی از جوانی و نداشتن اطلاع کامل از این کشور میدانند.

«... چون تا بستان فرارسید شنیده شد که مرض وبا در حوالی شرق ایران شایع میباشد و از سمرقند بسرحد ایران نیز سرایت کرده است. سپس تلگرافهائی رسید که حکایت از بروز آن در مشهد میکرد. بنابراین قر نطینه ای باشتاب سر راه طهران بخراسان دائر گردید و از سیل زواریکه مدام بطرف مشهد مقدس روانست جلوگیری شد. سپس اعلامیه تلفات روزانه انتشار یافت و معلوم شد عدده تلفات سخت و بفرزونی است و مشهد تقریباً از نفوس خالی شده و کسانی که جان بدر برده اند بکوه ودشت پناهنده شده اند. چون از شدت مرض در مشهد کاست بدهات غرب سرایت کرد و روز بروز بهر کز نزدیک تر شد و از قر نطینه هم گذشت و ناگهان شنیده شد که در یکی از نقاط دور دست طهران شیوع یافته است. سپس بطرف شمال متمایل شد و مردم طهران گمان کردند از خطر برکنار مانده اند. اما بلافاصله مرض روی هولناک خود را بر سر راه طهران بفرزین نشان داد و معلوم شد مانند دشمنی محیل پایتخت را محاصره کرده است. اهالی سخت بیمناک و حیران شدند و گفتمی از خداوند میخواستند ایشانرا

از بی تکلیفی نجات بخشد و هر چه شدنی بود بشود. مرض خانمانسوز پشت دروازه شهر بود و کسی در صدد دفاع بر نیامد. نه بیمارستانی مهیا کردند و نه برای مبارزه و مداوا اقدامی نمودند. میوه‌های فاسد شده مانند همیشه از دهات اطراف وارد شهر میشد و بزباله و کثافات شهر همچنان در معابر ریخته بود و هوارا متعفن و زهر آگین میکرد. ماه محرم بود و مردم پشت هر چه تمامتر سوگواری میکردند و عصرها در تکیه دولت مجتمع شده شبیه وقایع کربلا را می‌دیدند و اشک میریختند. شاید بیش از پیش بهزاداری و نماز و دعا میپرداختند چونکه مرگ بر سر ایشان سایه افکنده بود و اطمینان فردا و فرار از چنگال و بانداشتند. گردی که مدام مانند ابری در هوای داخل و خارج شهر متراکم بود شکل هولناکی پیدا کرده بود و در چشم مردم پیش قراول ابرهای تیره و طوفانی بزرگ مینمود و خورشید همچنان از بالای گردبیر حمانه میتابید و چنان بنظر میرسید که مردم طهران را از خشم خدا گریزی و پناهگاهی در زیر آسمان نیست. باین ترتیب روزها شب میآمد و آبهای آلوده و میوه‌های فاسد مصرف میکردند. سرانجام آوازه شیوع و باد در شهر پیچید. بیچاره کسانی که دارای بچه یا بیمار بودند فقیر و غنی در صدد فرار از شهر برآمدند. هر کس زمینی یا دهی در خارج داشت یا میتوانست در دشت و بیابان چادری برپا کند اثاث مختصری برداشته از دروازه بیرون شتافت. در جاده‌هایی که بکوه‌های شمال منتهی میشد سیل پناهندگان روان بود و چنان مینمود که مؤمنانی بیشمار از غضب کافری ظالم‌تر از هیرودیس میگریزند. زنان سوار الاغ شده اطفال خود را در میان چادر گرفته بودند و مردان پهلوی ایشان حرکت میکردند. «انتقام خدا فوری است». در نظر مردم مشرق خدا همچنان عظیم و خوفناکست که در «عهد عتیق» آمده است. بالای آسمانی خشک و تر را با هم میسوزاند. پناهنده شدن در بیابان و در زیر چادر و رفتن بدهات بی‌لاقی بی نتیجه بود زیرا هر جا میرفتند مرض بدنبال ایشان بود. برخی در بین راه بزمین افتاده میمردند و بعضی روی شن‌های بیابان جان میدادند. رفته رفته مرض بدهات هم سرایت کرد.

عقیده مردم مشرق بقضا و قدر نظر نیست پسندیده اما قابل اجرا نیست و بموقع عمل در نمی‌آید و اساس آن بیچارگی ملتی است که نمیتواند در مواقع سختی با اراده‌ای قوی خود را اداره کند. روش حکیمانه مبتنی بر آنست که شخصی مصائب چاره ناپذیر را تحمل کرده دم نزنند. ما مردم مغرب زمین باسانی تسلیم قضا و قدر نمیشویم و از پای نمی‌نشینیم تا معلوم کنیم مصیبت تا چه حد چاره ناپذیر است و تا بتوانیم از راه پیش بینی و وقوف بمقدمات آن بدفع آن میکوشیم. میتوان گفت ما مجرای مصائب عاجل را تا حدی تغییر میدهیم و با امنیت خاطر آیندگان تا حد امکان کمک می‌نمائیم. لیکن عقیده بقضا و قدر بنتیجه منطقی خود نمیرسد. چنانکه وقتی خطر و با نزدیک بود مردم طهران تسلیم قضا و قدر شدند و مراکزی برای مداوا دایر نکردند اما دو هفته بعد که و باد در تهران شیوع یافت عقیده بقسمت و مقدر مانع از فرار ایشان از شهر نشد. پست ترین احساسات انسان ترس از مرگست این ترس قیود و سننی را که باعث تشکیل و تحکیم اجتماع است از هم می‌پاشد و خوی وحشی را که در انسان مکتوم است ظاهر میسازد.

وقتیکه شخص بامرك دست بگریبان شد دیگر شرافت نمی فهمد و بزرگی و عزت نفس پشت با میزند و از آنچه موقیت بانسان ارزانی میدارد یکباره چشم میبوشد و بفکر جانست و بس. خوف اینکه هرآن ممکن است بی خبر پیرنگاه نیستی سرازیر شود پیش از رو بردن با دشمنی نیرومند در میدانی و - یح ، اعصاب و فکر او را متزلزل میسازد و همت او را از ازل میکند. همین ترس سراپای مردم طهران را فرا گرفته بود. اطباء ایرانی که موظف بودند درین موقع دوا بمبتلایان برسانند مراکز کار خود را تعطیل کرده از شهر خارج شدند. اربابان نوکرها و کافتھائی را که آثار مرض در آنان پیدا میشد از پیش خود میراندند و این بدبختان در کوچه ها یا در بیابانها بواسطه عدم توجه و مداوا جان میسرپرند. زنان و کودکان مبتلا را از خانه های بیرون میکردند! کمتر کسی جرأت میکرد مردگان را دفن نماید. گروه معدودی از خارجیان جبهه ای قوی در مقابل وحشت همگانی تشکیل دادند. مبلغان امریکائی که در دهات اطراف منزل داشتند بشهر آمده آنچه در قوه داشتند بمبتلایان کمک کردند و نیز با ابراز همت خود باعث اطمینان قلب دیگران شدند. بمحلات فقیرنشین رفته دوا تقسیم کردند و بیمارستان کوچکی دائر کرده مبتلایان را که در معابر افتاده بودند بآنجا برده از ایشان پرستاری کردند و لباس تمیز بایشان پوشانیدند و برای تلف شدگان و سایل کفن و دفن فراهم ساختند. مردمی که باستبداد و زور عادت کرده بودند میبادی عقل سلیم میآموختند و میگفتند میوه زیاد مخورید و رختھای مبتلایان را بچند ریال مفروشید و بسوزانید تا بیماری بدیگران سرایت نکند. بعض عصرها یکی از این خیرخواهانرا میدیدم که پس از ساعتھای متمادی کار و زحمت برای استراحت بمنزل بیرون شهر خسود میرود و رنگش پریده و صورتش باریک شده است و چشمانش حالت دیدگان مرد شجاعی را دارد که نگران حال مصیبت زده بیچاره ایست. طبییی ماهها پس از این واقعه برایم نقل کرد که روزی صبح زود برای دیدن مرضی از خانه بیرون رفتم. زنی را دیدم که پشت در خانه افتاده و تیمه عریان بود و چون بدنش سرد بود معلوم شد چند ساعت پیش مرده است و بچه ای در اطراف او میخزید و گریه میکرد و غذا میطلبید و بچه کوچکتري روی سینه او در خواب بود. پس گفت این هولناك ترین و تلخترین منظره ای بود که در عمرم دیده ام. همراه مبلغان امریکائی يك یا دو دوا طلب اروپائی و يك دو تن نیز ایرانی از شاگردان مدارس امریکائی بودند و بایشان کمک مینمودند. بدنمایی که دیگران از بزدلی خود بار آوردند از یادها رفت ولی همت بلند و بردباری این نیکمردان در خاطرھما نقش بسته است و فراموش نخواهد شد. توضیح آنکه نه تنها ایرانیان در این مصیبت خود را باختند بلکه بعض اروپائیان مقیم طهران نیز با وجود اینکه قبل از بروز مرض خونسردی از خود نشان دادند چون هنگام آزمایش فرارسید از ترس رنگ پریده و بیمار شدند. گروهی پیش خدمتان و همراهان خود را در باغهای مسکونی رها و فرار کردند. بعضی از با افتادند و بستری شدند و چند تن هم از ترس غالب تهی کردند. طبیب سفارتخانه انگلیس هم بمرضای شهر و هم به بیماران بیلاق توجه نمود. در مواردیکه نجات

مریض میسر نبود حضور او بر بالین مریض موجب تسکین میگردید و دیدار او بیمارانیکه مردانه باو با مبارزه میگردند قوت قلب می بخشید .

این ترس احساسات مذهبی مرد مرا نیز تشدید کرد و کسانی که بواسطه آمیزش با خارجیان و دیدن کشورهای بیگانه از تمدن غرب دم میزدند ناگهان لباس بلند پوشیده عازم زیارت مکه شدند . هر روز خبری در افواه بود . یکروز شنیده میشد که روحانیان گفته اند علت اولیه شیوع و با وجود اروپائیان کافر در شهر میباشد و باید این علت برطرف شود. روزی تلفات را بتعدادی غیر قابل قبول نقل میگردند . روز دیگر میگفتند شاه هم مبتلا و تلف شده است . هنگام بروز مرض شاه در بیلاق بود و بلافاصله دستور داد که مانع از سرایت بمقر او شوند و توجهی بحفظ جان رعایا نمود و ظاهراً از نزدیک شدن و تهدید دشمنی که رعایت شخصیت را نمیکرد هراسناک بود . پس باقتضای وقت بیشتر همراهان را مرخص کرد و دو سه شبدر یکی از نقاط نزدیک پایتخت توقف نمود و بدامنه کوهپای شمال رفت. در همین چندشب چهل تا پنجاه نفر در اردوی او تلف شدند ولی نگذاشتند که وی مطلع شود. خوشبخت زناییکه بکاخسهای بیلاقی منتقل گردیدند . آنهااییکه چنین موقعیتی نیافتند در کاخ شهری ماندند تا از شدت مرض کاست و اجازه رفتن بنقاط کم خطر اطراف شهر بایشان داده شد .

در این موقع وقایعی نیز روی داد که خالی از ظرافت نیست . سیاهی نیمه برهنه و نیمه دیوانه در زمین های نزدیک منزل ما واقع در خارج شهر زندگی میکرد و هر وقت ما برای اسب سواری بیرون میرفتیم پولی میخواست . یکروز گریه کنان بدر خانه آمد و گفت زنم مبتلا بوبا شده و مشرف بموت است پولی بدهید تا خرج کفن و دفن او کنم . مبلغی پول تفره که قطعاً در تمام عمر بدست های کثیف او نرسیده بود دریافت کرد و غائب شد و همانروز جسد زنش را پشت دیوار باغ یافتند . باین طریق فرنگیان ملعون را مجبور بپرداخت دو خرج کفن و دفن کرد. دیگر اینیکه چنین مینماید که گدایان و عاجزان این سرزمین بیش از یک جان دارند زیرا پس از پایان مرض چون ما بشهر باز گشتیم همان عده گدا و ناتوانیکه همیشه بدر منزل ما میآمدند دوباره دیده شدند در صورتیکه بسیاری از اشخاص سالم تلف شده بودند .

دوران و با طولانی نبود و پس از بارانی مختصر عده تلفات روزانه کاهش یافت و شش هفته از بروز مرض گذشته بود که مردم بشهر باز گشتند و بعد از دو هفته دیگر دهاات نیز از وبا پاک شد و زندگی بحال عادی برگشت . لیکن در بازارها جمعیت کمتر بنظر میرسید و در بعض مراکز یک سوم اهالی از بین رفته بودند. بدیهی است بهمین نسبت بشماره گورستانها افزوده شده بود . اما چون بهداشت رعایت نمیشود مردم در معرض خطر حصبه هستند . طرز کفن و دفن در غالب نقاط بسیار بد است . باین معنی که گاهی مرده را در آبهای جاری می شویند و بالای قنات دفن میکنند و بعض توانگر اینیکه استخوانهای مردگان خود را بسرزمینهای مقدس منتقل میکنند رعایت اصول بهداشت را نمینمایند و باین طریق باعث شیوع مرض میشوند. در سرزمینی که مردم بواسطه نادانی مدام به پیشبازمرك میروند تلفات سنگین و باباعث اعجاب نیست...» .